

بهترین متاع
در آدله
متن أبی شجاع

تألیف:

أحمد بن حسین بن أحمد إصفهانی

ترجمه، تحقیق، تفریح أهادیث و بیان دلایل:

سید مسلم تفت دار

مدرسه امیریه

جزیره قشم – گیاهدان

کِتَابُ الْبُيُوعِ وَغَيْرَهَا مِنَ الْمُعَامَلَاتِ

الْبُيُوعُ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ: بَيْعٌ عَيْنٍ مُشَاهَدَةٍ فَجَائِزٌ^۱، وَبَيْعٌ شَيْءٍ مَوْصُوفٍ فِي الذِّمَّةِ فَجَائِزٌ إِذَا
وُجِدَتِ الصِّفَةُ عَلَى مَا وَصِفَ بِهِ،^۲ وَبَيْعٌ عَيْنٍ غَائِبَةٍ لَمْ تُشَاهَدَ فَلَا يَجُوزُ.^۳

معاملات سه چیزاند: خرید و فروش عین دیده شده پس آن جایز است. و خرید و فروش چیزی که در عهده، وصف شده باشد پس آن جایز است هرگاه صفت بر آن چیزی یافته شود که به آن وصف شده باشد. و خرید و فروش عین غایبی که مشاهده نشده پس آن جایز نیست.

وَيَصِحُّ بَيْعُ كُلِّ طَاهِرٍ، مُنْتَفِعٍ بِهِ،^۴ مَمْلُوكٍ.^۵

و صحیح می شود خرید و فروش هر چیز پاکی که از آن نفع برده شود، و مالک آن باشد.

۱. اصل در جایز بودن معاملات پیش از اجماع، آیات و احادیث صحیح است، از جمله این آیه که الله عزوجل

می فرماید: ﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾ **سوره بقره، آیه: ۲۷۵**

و الله عزوجل خرید و فروش را حلال گردانیده و ربا را حرام گردانیده است.

عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ، قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الْكَسْبِ أَطْيَبُ؟ قَالَ: عَمَلُ الرَّجُلِ بِيَدِهِ وَكُلُّ

بَيْعٍ مَبْرُورٍ. **حسن لغیره، مسند احمد ۱۷۲۶۵**

رافع بن خدیج می گوید: به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته شد: ای رسول خدا! کدامین درآمد بهتر است؟ فرمود: عمل شخص با دو دستان خویش و هر معامله ای سالمی.

۲. به چنین معامله ای عقد سلم گفته می شود که دلیل آن این است که الله خواهد آمد.

۳. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ بَيْعِ الْحِصَاةِ، وَعَنْ بَيْعِ الْغَرْرِ.

مسلم ۱۵۱۳

رسول الله صلی الله علیه وسلم از بیع سنگ و از بیع فریب نهی نمودند.

بَيْعِ الْحِصَاةِ این است که می گوید: سنگ را پرتاب می کنم به هر کدام از این اجناس اصابت کرد به فلان مبلغ

خریدم یا هر جا سنگ افتاد آن قسمت از زمین را به فلان مبلغ خریدم.

۴. محترزات این دو با دلیل در دو جمله ای بعدی خواهد آمد.

۵. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَلَا بَيْعَ إِلَّا فِيمَا تَمْلِكُ. **حسن، ابوداود ۲۱۹۰**

و چیزی را نمی توان فروخت مگر آن چه مالک آن باشی.

وَلَا يَصِحُّ بَيْعُ عَيْنٍ نَجَسَةٍ^۱، وَلَا مَا لَا مَنَفَعَةَ فِيهِ^۲.

و خرید و فروش عین نجس صحیح نمی‌شود، و نه چیزی که در آن منفعتی نیست.

فَصَلِّ: وَالرَّبَا^۳ فِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْمَطْعُومَاتِ^۴.

و ربا در طلا و نقره و مطعومات است.

۱. عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ. بخاری

۲۲۳۷

رسول الله صلی الله علیه وسلم از پول سگ نهی نمودند.

عَنْ جَابِرٍ، أَنَّهُ: سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ عَامَ الْفَتْحِ وَهُوَ بِمَكَّةَ: إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَرَّمَ بَيْعَ الْخَمْرِ، وَالْمَيْتَةِ وَالْخِنْزِيرِ وَالْأَصْنَامِ. بخاری ۲۲۳۶

جابر بن عبدالله می‌گوید: سال فتح مکه زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم داخل مکه حضور داشت، از ایشان شنیدم که فرمود: قطعاً الله عزوجل و رسولش خرید و فروش شراب، مردار، خوک و بت‌ها را حرام گردانیده‌اند.

۲. زیرا فروش چیزی که در آن منفعتی نیست خوردن مال مردم به باطل است، الله عزوجل در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ﴾ **سوره نساء، آیه: ۲۹**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید: در میان خویش، اموال یکدیگر را به باطل نخورید.

۳. لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾ **سوره بقره، آیه: ۲۷۵**

و الله عزوجل، خرید و فروش را حلال گردانیده و ربا را حرام گردانیده است.

عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آكِلَ الرِّبَا، وَمُؤَكِّلَهُ، وَكَاتِبَهُ، وَشَاهِدِيهِ»، وَقَالَ: «هُمْ سَوَاءٌ». **مسلم ۱۵۹۸**

رسول الله صلی الله علیه وسلم گیرنده‌ی ربا و دهنده‌ی ربا و نویسنده‌ی آن و دو شاهد آن را لعنت کرده است و فرموده: آنان در گناه یکسانند.

۴. زیرا نص بر این اصناف وارد شده است.

فَلَا يَجُوزُ بَيْعُ الذَّهَبِ بِالذَّهَبِ وَلَا الْفِضَّةِ كَذَلِكَ إِلَّا مُتَمَاثِلًا نَقْدًا،^۱ وَلَا بَيْعُ مَا ابْتَاعَهُ حَتَّى يَقْبِضَهُ.^۲

پس خرید و فروش طلا به طلا و نه نقره همچنان (به نقره) جایز نمی‌شود مگر به یک اندازه و نقد (باشد). و نه فروش چیزی که آن را خریداری کرده تا این که آن را تحویل بگیرد.

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ رَبًّا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ، وَالْبُرُّ بِالْبُرِّ رَبًّا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ، وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ رَبًّا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ، وَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ رَبًّا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ. بخاری ۲۱۷۴

طلا به طلا رباست مگر دست به دست باشد. گندم به گندم رباست مگر دست به دست باشد. جو به جو رباست مگر دست به دست باشد و خرما به خرما رباست مگر دست به دست باشد.

عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَنْهَى عَنِ بَيْعِ الذَّهَبِ بِالذَّهَبِ، وَالْفِضَّةِ بِالْفِضَّةِ، وَالْبُرِّ بِالْبُرِّ، وَالشَّعِيرِ بِالشَّعِيرِ، وَالتَّمْرِ بِالتَّمْرِ، وَالْمِلْحِ بِالْمِلْحِ، إِلَّا سَوَاءً بِسَوَاءٍ، عَيْنًا بَعَيْنٍ، فَمَنْ زَادَ، أَوْ أَزَادَ، فَقَدْ أَرَبَى. مسلم ۱۵۸۷

عباده بن صامت می‌گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم از فروش طلا به طلا و نقره به نقره و گندم به گندم و جو به جو و خرما به خرما و نمک به نمک نهی فرمود مگر به یک اندازه و دست به دست باشند پس کسی که زیاد کند یا زیاد بگیرد همانا ربا کرده است.

۲. عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَشْتَرِي بِيُوعًا فَمَا يَحِلُّ لِي مِنْهَا، وَمَا يُحْرَمُ عَلَيَّ قَالَ: فَإِذَا اشْتَرَيْتَ بَيْعًا، فَلَا تَبِعُهُ حَتَّى تَقْبِضَهُ. صحيح لغيره، مسند احمد ۱۵۳۱۶

حکیم بن حزام می‌گوید: گفتم ای رسول خدا! من کالاهائی را خریداری می‌کنم، چه چیزی از آن برایم حلال و چه چیزی برایم حرام می‌شود؟ فرمود: هرگاه کالائی را خریداری کردی، آن را نفروش تا این که آن را تحویل بگیری.

عَنْ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: ابْتَعْتُ زَيْتًا فِي السُّوقِ، فَلَمَّا اسْتَوْجَبْتُهُ لِنَفْسِي، لَقِيَنِي رَجُلٌ فَأَعْطَانِي بِهِ رِبْحًا حَسَنًا، فَأَرَدْتُ أَنْ أَضْرِبَ عَلَى يَدِهِ، فَأَخَذَ رَجُلٌ مِنْ خَلْفِي بِذِرَاعِي فَالْتَفَتُ، فَإِذَا زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، فَقَالَ: لَا تَبِعُهُ حَيْثُ ابْتَعْتَهُ، حَتَّى تَحُوزَهُ إِلَى رَحْلِكَ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى أَنْ تُبَاعَ السَّلْعُ حَيْثُ تُبْتَاعُ، حَتَّى يَجُوزَهَا التُّجَّارُ إِلَى رِحَالِهِمْ. حسن لغيره، ابوداود ۳۴۹۹

ابن عمر می‌گوید: از بازار، روغنی را خریداری کردم وقتی معامله‌ی آن را قطعی کردم مردی در برابر آن به من سود خوبی داد پس خواستم که دست در دست او بگذارم و معامله را انجام دهم که ناگهان کسی از پشت سرم، دستم را گرفت، نگاه کردم، دیدم که زید بن ثابت است. او گفت: از آن جائی که خریدی آن را نفروش تا این که آن را در حوزه‌ی خویش بسوی منزلت ببری (تا این که جنس را تحویل بگیری). زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی نمودند از این که کالاهائی که خریداری شده، فروخته شود تا این که تجار در حوزه‌ی خویش بسوی منازلشان ببرند.

وَلَا يَبِيعُ اللَّحْمَ بِالْحَيَوَانِ. ^۱ وَيَجُوزُ بَيْعُ الذَّهَبِ بِالْفِضَّةِ مُتَفَاضِلًا نَقْدًا، ^۲

و نه معامله‌ی گوشت با حیوان. و معامله‌ی طلا به نقره زیادت‌ر و نقد جایز می‌شود.

وَكذلك الْمَطْعُومَاتُ لَا يَجُوزُ بَيْعُ الْجِنْسِ مِنْهَا بِمِثْلِهِ إِلَّا مُتَمَاثِلًا نَقْدًا، ^۳ وَيَجُوزُ بَيْعُ

الْجِنْسِ مِنْهَا بِغَيْرِهِ مُتَفَاضِلًا نَقْدًا، ^۴

و همچنین خوراکی‌ها، معامله‌ی جنسی از آن به مانند آن جایز نمی‌شود مگر به یک اندازه و نقد (باشد)، و معامله‌ی جنسی از آن به غیر از آن زیادت‌ر و نقد جایز می‌شود.

۱. عَنْ سَمُرَةَ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنْ بَيْعِ الشَّاةِ بِاللَّحْمِ. حاکم در مستدرک ۲۲۵۱ و بیهقی در السنن الکبری ۱۰۵۶۹ اسناد آن را صحیح دانسته‌اند.

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم از معامله‌ی گوسفند با گوشت نهی نمودند.

عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ؛ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنْ بَيْعِ الْحَيَوَانِ، بِاللَّحْمِ. مرسل، الموطا ۲۴۱۴

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم از معامله‌ی حیوان با گوشت نهی نمودند.

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ إِلَّا سَوَاءً بِسَوَاءٍ، وَالْفِضَّةَ بِالْفِضَّةِ إِلَّا سَوَاءً بِسَوَاءٍ، وَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالْفِضَّةِ، وَالْفِضَّةَ بِالذَّهَبِ كَيْفَ شِئْتُمْ. بخاری ۲۱۷۵

طلا به طلا بفروشید مگر به یک اندازه باشد و نقره به نقره بفروشید مگر به یک اندازه باشد و طلا به نقره و نقره به طلا بفروشید هرگونه خواسته باشد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ، وَالْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ، وَالْبُرُّ بِالْبُرِّ، وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ، وَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ، وَالْمِلْحُ بِالْمِلْحِ، مِثْلًا بِمِثْلٍ، سَوَاءً بِسَوَاءٍ، يَدًا بِيَدٍ، فَإِذَا اخْتَلَفَتْ هَذِهِ الْأَصْنَافُ، فَبِيعُوا كَيْفَ شِئْتُمْ، إِذَا كَانَ يَدًا بِيَدٍ. مسلم ۱۵۸۷

طلا به طلا و نقره به نقره و گندم به گندم و جو به جو و خرما به خرما و نمک به نمک، به یک اندازه و دست به دست (بفروشید). پس اگر این اصناف مختلف شدند پس بفروشید هرگونه که بخواهید هرگاه دست به دست (نقدی) شد.

عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ، وَزَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَا: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ بَيْعِ الذَّهَبِ بِالْوَرِقِ دَيْنًا. بخاری ۲۱۸۰

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم از فروش نسیه‌ی طلا به نقره نهی نمودند.

۳. دلیل آن حدیث بخاری ۲۱۷۸ و مسلم ۱۵۸۷ که گذشت.

۴. دلیل آن حدیث مسلم ۱۵۸۷ که گذشت.

وَلَا يَجُوزُ بَيْعُ الْغَرَرِ^۱

و معامله‌ی فریب جایز نمی‌شود.

فَصْلٌ: وَالْمُتَبَايِعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا^۲ وَلَهُمَا أَنْ يَشْتَرِطَا الْخِيَارَ إِلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ^۳

و خریدار و فروشنده اختیار (فسخ معامله) دارند تا وقتی که از یکدیگر جدا نشده باشند. و حق دارند تا سه روز آن که شرط اختیار (فسخ معامله) کنند.

۱. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ بَيْعِ الْحِصَاةِ، وَعَنْ بَيْعِ الْغَرَرِ.

مسلم ۱۵۱۳

رسول الله صلى الله عليه وسلم از بیع سنگ و از بیع فریب نهی نمودند.

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا. بخاری ۲۰۷۹

خریدار و فروشنده اختیار فسخ معامله دارند تا وقتی که از یکدیگر جدا نشده‌اند.

۳. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ حَبَّانٍ، قَالَ: هُوَ جَدِّي مُنْقِدُ بْنُ عَمْرٍو وَكَانَ رَجُلًا قَدْ أَصَابَتْهُ أَمَةٌ فِي رَأْسِهِ فَكَسَرَتْ لِسَانَهُ، وَكَانَ لَا يَدْعُ عَلَى ذَلِكَ التَّجَارَةَ، وَكَانَ لَا يَزَالُ يُعْبِنُ، فَأَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ فَقَالَ لَهُ: إِذَا أَنْتَ بَايَعْتَ، فَقُلْ: لَا خِلَابَةَ، ثُمَّ أَنْتَ فِي كُلِّ سِلْعَةٍ ابْتَعْتَهَا بِالْخِيَارِ ثَلَاثَ لَيَالٍ، فَإِنْ رَضِيتَ فَأَمْسِكْ، وَإِنْ سَخِطْتَ فَارُدُّهَا عَلَى صَاحِبِهَا.

حسن، ابن ماجه ۲۳۵۵

محمد بن یحیی بن حبان می‌گوید: منقذ بن عمرو پدر بزرگ من، مردی بود که به سرش ضربه‌ی شدیدی وارد شده بود و در زبانش اختلال گفتاری وجود داشت با وجود این، تجارت را رها نمی‌کرد و همیشه فریب می‌خورد. وی نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم آمد و آن (موضوع) را با ایشان در میان نهاد. رسول الله صلى الله عليه وسلم به او فرمود: هرگاه معامله نمودی، بگو فریبی نباشد. سپس در هر کالائی که خریداری کردی تا سه شب اختیار داری. اگر راضی شدی آن را بگیر و اگر راضی نشدی آن را به صاحبش برگردان.

وَإِذَا وُجِدَ بِالْمَبِيعِ عَيْبٌ فَلِلْمُشْتَرِي رَدُّهُ^۱

و هرگاه در مال فروخته شده عیبی یافته شد برای مشتری (حق) برگرداندن آن (محفوظ) است.

۱. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ رَجُلًا، ابْتَاعَ غُلَامًا فَأَقَامَ عِنْدَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُقِيمَ، ثُمَّ وَجَدَ بِهِ عَيْبًا فَخَاصَمَهُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَدَّهُ عَلَيْهِ فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ اسْتَعْلَمَ غُلَامِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْخُرَاجُ بِالضَّمَانِ. حسن لغیره، ابوداوود ۳۵۱۰

أم المؤمنین عائشه می‌گوید: شخصی برده‌ای را خریداری کرد و آن برده چند روزی نزد او بود سپس عیبی در او یافت پس شکایت خود را به نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آورد. رسول الله صلی الله علیه و سلم آن بنده را به فروشنده برگرداند. فروشنده گفت: ای رسول خدا! این شخص (خریدار) از برده ام استفاده نموده است. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: منافع با ضمانت است.

مثلا شخصی ماشینی را خریداری کرده است. بعد از مدت پنج روز پی می‌برد که موقع خرید، عیب‌دار بوده است. پس می‌تواند آن را به فروشنده برگرداند. اگر فروشنده گفت: در طول پنج روز از فواید ماشین استفاده کردی. گفته می‌شود الخراج بالضممان. خراج یعنی فوایدی که از مال فروخته شده بدست می‌آید به خریدار تعلق می‌گیرد همان‌گونه که اصل مال فروخته شده در ضمانت اوست یعنی اگر در طول این پنج روز در دست خریدار آن مال، عیب جدیدی پیدا کرد زمانی که آن را به فروشنده برمی‌گرداند قیمت نقص عیبی که وارد کرده را متحمل می‌شود. پس همان‌گونه که اصل مال مبیع در ضمانت خریدار است منافع آن نیز به او تعلق می‌گیرد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تُصَرُّوا الْإِبِلَ وَالْغَنَمَ، فَمَنْ ابْتَاعَهَا بَعْدُ فَإِنَّهُ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ بَعْدَ أَنْ يَحْتَلِبَهَا: إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ، وَإِنْ شَاءَ رَدَّهَا وَصَاعَ تَمْرٍ. بخاری ۲۱۴۸

شیر در پستان شتر و گوسفند نگه ندارید (برای این که مالک وانمود کند حیوان او بسیار شیر می‌دهد شیر از حیوان نمی‌دوشد سپس حیوان را به مشتری نشان می‌دهد و او را فریب می‌دهد). پس کسی که (متوجه نشد مالک چنین کاری کرده و) آن حیوان را خریداری کرد (و آن را دوشید) بعد از دوشیدن، دو اختیار دارد: اگر بخواهد آن حیوان را نگه می‌دارد (و به آن راضی می‌شود). و اگر بخواهد آن را به همراه یک صاع خرما برمی‌گرداند (یک صاع خرما در عوض این که آن را دوشیده است).

وَلَا يَجُوزُ بَيْعُ الثَّمَرَةِ مُطْلَقًا إِلَّا بَعْدَ بُدْوٍ صَالِحِهَا،^۱ وَلَا بَيْعُ مَا فِيهِ الرَّبَا بِجِنْسِهِ رَطْبًا^۲ إِلَّا اللَّبَنَ.^۳

و فروش ثمر به طور مطلق درست نمی‌شود مگر بعد از ظاهر شدن صلاحیت (خوردن) آن؛ و نه فروش آن چه در آن رباست در حالت تری به جنس آن مگر شیر.

۱. قَالَ سَعْدٌ: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، سُئِلَ عَنِ اشْتِرَاءِ الرُّطْبِ بِالثَّمَرِ، فَقَالَ: «أَيَنْقُصُ الرُّطْبُ إِذَا يَبَسَ؟» قَالُوا: نَعَمْ، فَنَهَى عَنْ ذَلِكَ. صحيح. ابن ماجه ۲۲۶۴

سعد بن ابی وقاص گفت: شنیدم که از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد خریداری رطب به خرما پرسیده شد. فرمود: آیا هرگاه رطب خشک شد وزن آن کم‌تر می‌شود؟ گفتند: بله. پس (از این معامله) نهی فرمود.

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنَّهُ نَهَى عَنِ بَيْعِ الثَّمَرَةِ حَتَّى يَبْدُوَ صَالِحِهَا، وَعَنِ التَّخْلِ حَتَّى يَزْهُو، قِيلَ: وَمَا يَزْهُو؟ قَالَ: «يَحْمَارٌ أَوْ يَصْفَارٌ». بخاری ۲۱۹۷

انس بن مالک می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم از فروش ثمر نهی نمود تا این که صلاحیت خوردن آن ظاهر شود. و از (خرید و فروش ثمر) نخل (نهی نمود) تا این که رنگ بگیرد. به انس گفته شد: رنگ بگیرد یعنی چه؟ انس گفت: سرخ یا زرد شود.

۲. اگر رطب را به رطب، یا انگور را به انگور بفروشد چون در آن دو، آب وجود دارد پس مقدار آن مجهول است و اگر خشک کرده شود امکان دارد مقدار یکی کم‌تر و دیگری بیش‌تر شود و قاعده می‌گوید: الْجُهْلُ بِالْمَمَاتَلَةِ كَحَقِيقَةِ الْمَفَاضَلَةِ. در نتیجه ربا در آن وارد می‌شود زیرا در مطعومات گذشت که اگر از یک جنس باشند تماثل در آن شرط است.

۳. فروش شیر با شیر درست است زیرا حالت کمال آن چنین است. اما اگر در آتش رفت صحیح نیست زیرا جهالت و نادانی به آن داخل می‌شود.

شرط تماثل در معامله‌ی شیر با شیر همانند گندم و جو، اندازه‌گیری با کیل است نه با وزن.

فَصْلٌ: وَيَصِحُّ السَّلْمُ^۱ حَالًا^۲ وَمُؤَجَّلًا^۳ فِيمَا تَكَامَلَ فِيهِ خَمْسُ شَرَائِطَ: أَنْ يَكُونَ مَضْبُوطًا بِالصِّفَةِ^۴

و معامله‌ی سلم حال و نسیه در چیزی صحیح می‌شود که در آن، پنج شرط تکمیل شود: آن که با صفت، حفظ شده باشد.

۱. در تکمله‌ی مجموع، تحفه، نهاییه و مغنی، اجماع علما در این باره نقل شده است.

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَدِينَةَ وَهُمْ يُسَلِفُونَ بِالتَّمْرِ السَّنَتَيْنِ وَالثَّلَاثَ، فَقَالَ: مَنْ أَسْلَفَ فِي شَيْءٍ، فَنِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ، وَوَزَنٍ مَعْلُومٍ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ. بخاری ۲۲۴۰

رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه آمد در حالی که أهل مدینه، معامله‌ی سلم را دو ساله یا سه ساله انجام می‌دادند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: کسی که معامله‌ی سلم انجام می‌دهد پس در پیمان، وزن و زمان مشخص انجام دهد.

۲. زیرا علما بر جواز نسیه در عقد سلم اجماع نموده‌اند پس در حال بودن عقد سلم از باب اولی که باید جایز باشد زیرا که به نسبت نسیه از فریب بعیدتر است.

عقد سلم در زمان حال چنین است که می‌گوید فلان پارچه با چنین مواصفتی را به فلان قیمت همین اکنون تحویل می‌دهم.

۳. دلیل در عقد سلمی که جنس سلم شده در آینده تحویل داده شود قبل از اجماع، حدیث بخاری ۲۲۴۰ است که در بالا گذشت.

عقد سلم در زمان آینده چنین است که می‌گوید فلان پارچه با چنین مواصفتی را به فلان قیمت بعد از مثلاً یک هفته یا یک ماه تحویل می‌دهم.

در عقد سلم واجب است که مبلغ، نقداً پرداخت شود. اما مال سلم شده را می‌توان حال و نسیه تحویل داد.

۴. دلیل آن حدیث بخاری ۲۲۴۰ که گذشت زیرا در آن آمده که پیمان، وزن و زمان معلوم باشد. همچنین چون مال موجود نیست پس اگر آن را کامل توصیف نکند فریب حاصل می‌شود و شرع، معامله‌ای که در آن فریب کاری باشد، ممنوع دانسته است.

وَأَنْ يَكُونَ جِنْسًا لَمْ يَحْتَلِطْ بِهِ غَيْرُهُ^۱ وَلَمْ تَدْخُلْهُ النَّارُ لِإِحَالَتِهِ^۲، وَأَنْ لَا يَكُونَ مُعِينًا^۳ وَلَا مِنْ مُعِينٍ^۴

و آن که جنسی باشد که غیر از آن با آن مخلوط نشده باشد. و برای تغییر دادن آن، آتش به آن داخل نشده باشد. و آن که (مسلم فیه) مشخص نباشد و از (مکان) مشخصی نباشد.

۱. علت جایز نبودن، نامعلوم بودن مقدار مخلوط شدنی هاست. و همیشه مجهول بودن در معاملات، فریب به همراه خواهد داشت. مانند عطوراتی که با چندین نوع مخلوط شده باشد و خوراکی‌هایی همچو حلیم، بعد از طبخ، معلوم نمی‌شود که چه مقدار از آن باقی می‌ماند.

۲. زیرا خوراکی‌هایی همانند نان و کباب، آتش، آن‌ها را از ضبط کردن خارج می‌سازد. اما چیزهایی که آتش، آن را از ضبط کردن خارج نمی‌سازد همانند دبس یعنی آب انگور و عسل تصفیه شده بعد از پختن آن دو، جایز است.

۳. اگر بگویند این بنده را با این مبلغ به تو سلم کردم صحیح نیست زیرا بنده را مشخص کرده است. و در معامله‌ی سلم، مُسَلَّم فیه باید دین باشد و با چنین لفظی بیع نیز منعقد نمی‌گردد زیرا بکار بردن لفظ سلم برای بیع منافات دارد به دلیل این که لفظ سلم اقتضا می‌کند مسلم فیه دین باشد اما لفظ بیع ایجاب می‌کند که مبیع حاضر باشد.

۴. اگر مکان مُسَلَّم فیه را معلوم کند و آن مکان همانند روستای کوچکی باشد که چند خانوار بیش‌تر ندارد یا باغ کوچکی است که چند درخت بیش‌تر ندارد جایز نیست. زیرا فرد سلم کننده از انقطاع آن بوسیله‌ی آفت و امور دیگر در امان نیست. اما اگر مثلاً بگویند برنج هندی را با فلان مواصفات سلم کردم جایز است زیرا اگر برنج در مکانی از هندوستان به هر علتی آسیب ببیند می‌تواند از منطقه‌ی دیگری از هندوستان تأمین نماید.

جَاءَ فِي قِصَّةِ إِسْلَامِ زَيْدِ بْنِ سَعْنَةَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، هَلْ لَكَ أَنْ تَبِيعَنِي تَمْرًا مَعْلُومًا مِنْ حَائِطِ بَنِي فُلَانٍ إِلَى أَجْلِ كَذَا وَكَذَا؟ فَقَالَ: «لَا يَا يَهُودِيَّ، وَلَكِنْ أبيعُكَ تَمْرًا مَعْلُومًا إِلَى أَجْلِ كَذَا وَكَذَا، وَلَا أَسْمِي حَائِطِ بَنِي فُلَانٍ»، قُلْتُ: نَعَمْ، فَبَايَعَنِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَطْلَقْتُ هِمْيَانِي، فَأَعْطَيْتُهُ ثَمَانِينَ مِثْقَالًا مِنْ ذَهَبٍ فِي تَمْرِ مَعْلُومٍ إِلَى أَجْلِ كَذَا وَكَذَا. رِجَالُهُ ثِقَاتٌ غَيْرُ حَمْرَةَ بْنِ يُوسُفَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ لَمْ يُوثِّقْهُ غَيْرُ ابْنِ حَبَّانَ وَصَحَّحَ هَذَا الْحَدِيثَ الْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرَكِ ٦٥٤٧، وَقَالَ الْمِزِّيُّ: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ مَشْهُورٌ فِي دَلَائِلِ الثُّبُوتِ، صَحِيحُ ابْنِ حَبَّانَ ٢٨٨

زید بن سعنه گفت: گفتیم: ای محمد! آیا مقدار مشخصی از خرما‌ی باغ بنی‌فلان را تا مدت فلانی با من سلم می‌کنی؟ فرمود: نه، ای یهودی! اما خرما‌ی مشخص تا مدت فلانی را با تو سلم می‌کنم و نام باغ بنی‌فلان را نمی‌آورم. گفتیم: بله. پس با همدیگر دست دادیم (معامله صورت گرفت). بلافاصله همیان خویش را باز کردم و هشتاد مثقال از طلا را در قبال خرما‌ی معلوم تا مدت معلوم به ایشان پرداختم.

ثُمَّ لِصِحَّةِ الْمُسْلِمِ فِيهِ ثَمَانِيَةٌ شَرَايِطٌ: وَهُوَ أَنْ يَصِفَهُ بَعْدَ ذِكْرِ جِنْسِهِ وَنَوْعِهِ بِالصِّفَاتِ الَّتِي يَخْتَلِفُ بِهَا الثَّمَنُ،^۱

سپس برای صحیح بودن جنس سلم شده، هشت شرط وجود دارد: آن که بعد از بیان جنس و نوع آن، آن را با صفاتی توصیف کند که قیمت با آن اختلاف پیدا می‌کند.

وَأَنْ يَذْكَرَ قَدْرَهُ بِمَا يَنْفِي الْجَهَالََةَ عَنْهُ،^۲ وَإِنْ كَانَ مُؤَجَّلًا ذَكَرَ وَقْتَ مَحَلِّهِ،^۳ وَأَنْ يَكُونَ مَوْجُودًا عِنْدَ الْإِسْتِحْقَاقِ فِي الْغَالِبِ،^۴

و آن که مقدار آن را بیان کند به چیزی که نامعلومی را از آن نفی کند و اگر (تحویل مسلم فيه) در آینده باشد زمان تحویل دادن آن را بیان کند. و آن که هنگام مستحق بودن در اغلب موجود باشد.

وَأَنْ يَذْكَرَ مَوْضِعَ قَبْضِهِ،^۵ وَأَنْ يَكُونَ الثَّمَنُ مَعْلُومًا،^۶ وَأَنْ يَتَقَابَضَا قَبْلَ التَّفَرُّقِ،^۷ وَأَنْ يَكُونَ عَقْدُ السَّلْمِ نَاجِزًا لَا يَدْخُلُهُ خِيَارُ الشَّرْطِ.^۸

و آن که مکان دریافت آن را بیان کند؛ و آن که قیمت معلوم باشد؛ و آن که قبل از جدایی، پرداخت و دریافت (مبلغ) انجام گیرد؛ و آن که قرارداد سلم قطعی باشد که خیار شرط داخل آن نشود.

۱ و ۲ و ۳. دلیل آن حدیث ۲۲۴۰ بخاری که گذشت زیرا در آن آمده که پیمان، وزن و زمان معلوم باشد.

۴. دلیل آن حدیث ۲۸۸ صحیح ابن حبان که گذشت.

در تکمله‌ی مجموع آمده: علما اتفاق دارند اگر عقد سلمی بسته شود در حالی که دانسته شود هنگام تحویل، مسلم فيه منقطع می‌شود چنین عقد سلمی جایز نیست و فاسد است.

۵. در تکمله‌ی مجموع آمده: به سبب تفاوت اهدافی که متعاقدین دارند معلوم کردن محل تحویل مسلم فيه، نزاع را از بین می‌برد زیرا هر کدام، خواهان محلی هستند که هزینه‌ی حمل و نقل را از خود دفع کنند.

۶. دلیل آن حدیث ۲۲۴۰ بخاری و ۲۸۸ صحیح ابن حبان که گذشت.

۷. دلیل آن حدیث ۲۸۸ صحیح ابن حبان که گذشت. زیرا در روایت آمده: پول، نقدا از طرف زید بن سعه به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم پرداخت گردید. همچنین چون مسلم فيه دین (یعنی بدهکاری) است و اگر پول هم نقدا پرداخت نشود دین (یعنی بدهکاری) خواهد شد و معامله‌ی دین به دین جایز نیست.

۸. در إقناع آمده: زیرا پرداخت نقدی رأس المال در معامله‌ی سلم شرط است و نسبه جایز نیست. پس خیار شرط از باب اولی که جایز نمی‌شود زیرا مانع از ملکیت تام می‌شود.

فَصْلٌ: وَكُلُّ مَا جَازَ بَيْعُهُ جَازَ رَهْنُهُ فِي الدُّيُونِ،^۱ إِذَا اسْتَقَرَّ ثُبُوتُهَا فِي الدِّمَّةِ.^۲

و هر چیزی که فروش آن جایز است رهن آن در بدهکاری‌ها جایز است هرگاه ثبوت آن (بدهکاری) در عهده (ی رهن‌گذارنده) استقرار پیدا کرد.

وَلِلرَّاهِنِ الرَّجُوعُ فِيهِ مَا لَمْ يَقْبِضْهُ،^۳ وَلَا يَضْمَنُ الْمُرْتَهِنُ إِلَّا بِالتَّعَدِّي.^۴

و برای رهن‌گذارنده است رجوع در آن (یعنی رجوع در مال مرهون) تا وقتی که (رهن‌گیرنده) آن را قبض نکرده باشد. و رهن‌گیرنده غارم آن نمی‌شود مگر با تعدی و تجاوز.

۱. اصل در رهن قبل از اجماع فرموده‌ی خداوند متعال است: ﴿فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ﴾ **سوره بقره، آیه ۲۸۳**

پس چیزی را رهن بگیرد.

وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشْتَرَى طَعَامًا مِنْ يَهُودِيٍّ إِلَى أَجَلٍ، وَرَهْنَهُ دِرْعًا مِنْ حَدِيدٍ. بخاری ۲۳۸۶

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم طعامی را از یک یهودی تا مدتی مشخص، خریداری نمود و زرهی خویش را نزد او رهن گذاشت.

هر چیزی که فروش آن جایز است می‌توان رهن گذاشت زیرا مقصود از رهن این است که موقع احتیاج فروخته شود و مرتهن به حق خویش برسد. پس اگر چیزی رهن گرفته شود که نتوان آن را فروخت، رهن گرفتن آن بیهوده می‌شود.

۲. در المذهب آمده: زیرا رهن، تابع دین یعنی بدهکاری است. پس شرط آن قبل از بدهکاری جایز نمی‌شود.

مثال این که هنوز بدهکاری در عهده‌ی شخص مستقر نشده چنین است که بگوید: لباسم را در رهن تو قرار دادم که فردا یکصد هزار به من قرض بدهی، چنین عقدی صحیح نیست.

۳. **لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ﴾** **سوره بقره، آیه ۲۸۳** پس چیزی را رهن بگیرد.

در این آیه، رهن به قبض کردن و تحویل گرفتن از طرف مرتهن وصف شده است. پس دلالت می‌دهد که با قبض، رهن محسوب می‌شود و قبل از قبض و دریافت از طرف مرتهن، رهن می‌تواند رجوع کند.

۴. زیرا دست مرتهن، دست امانت است و با اجازه‌ی رهن آن را تحویل گرفته است پس مانند سایر امانات، غرامت کرده نمی‌شود مگر با تعدی و تجاوز.

وَإِذَا قَبَضَ بَعْضُ الْحَقِّ لَمْ يَخْرُجْ شَيْءٌ مِنَ الرَّهْنِ حَتَّى يَقْضِيَ جَمِيعَهُ.^۱

و هرگاه (رهن گیرنده) قسمتی از حق را قبض کرد چیزی از رهن (از دست رهن گیرنده) خارج نمی شود تا این که (رهن گذارنده) تمام آن (بدهکاری) را پرداخت نماید.

فَصْلٌ: وَالْحَجْرُ عَلَى سِتَّةِ الصَّبِيِّ،^۲ وَالْمَجْنُونِ،^۳ وَالسَّفِيهِ الْمُبَدَّرُ لِمَالِهِ،^۴

و منع از تصرف در مال بر شش فرد است: بچه، و دیوانه، و کم خردی که ضایع کننده‌ی مالش است.

۱. زیرا مرتهن، مال را رهن می گیرد که به طور کامل به حق خویش برسد پس اگر قبل از استیفای حق، مال مرهون از دست مرتهن خارج کرده شد به او ظلم شده و به حق خویش نمی رسد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا يُغْلَقُ الرَّهْنُ لَهُ غُنْمُهُ وَعَلَيْهِ غُرْمُهُ. حاکم در المستدرک ۲۳۱۵

صحيح دانسته و ابن حجر در الدرایه فی تخریج احادیث الهدایه ۱۰۰۱ می نویسد: أَخْرَجَهُ الدَّارَقُطْنِيُّ مِنْ طَرِيقِ مُتَّصِلًا وَقَالَ هَذَا إِسْنَادٌ حَسَنٌ مُتَّصِلٌ وَصَحَّحَهُ عَبْدُ الْحَقِّ الإِسْبِيلِيُّ وَقَبْلَهُ ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ.

مال مرهون (تا زمانی که نزد مرتهن است به طور کامل) از رهن جدا نمی گردد (بلکه) فواید آن برای رهن است و غرامت و خسارت آن (نیز) برای رهن است.

۲. لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ

أَمْوَالَهُمْ﴾ سوره نساء، آیه ۵

و یتیمان را بیازمایید تا آن گاه که به سن ازدواج می رسند اگر از آنان صلاحیت و حسن تصرف دیدید اموالشان را به ایشان برگردانید.

۳ و ۴. لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلَأْ

وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ﴾ سوره بقره، آیه ۲۸۲

پس اگر کسی که حق بر ذمه‌ی اوست کم خرد یا ناتوان باشد یا نتواند اِملاء کند پس سرپرست او دادگرانه اِملاء کند.

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُم﴾ سوره نساء، آیه ۵

و اموال کم خردان را تحویل آنان ندهید.

وَالْمُفْلِسُ الَّذِي ارْتَكَبَتْهُ الدُّيُونُ،^۱ وَالْمَرِيضُ الْمَخُوفُ عَلَيْهِ فِيمَا زَادَ عَلَى الثُّلُثِ،^۲
وَالْعَبْدُ الَّذِي لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ فِي التَّجَارَةِ.^۳

و ورشکستی که بدهکاری‌ها بر او غلبه کرده است؛ و بیماری که ترس مرگ بر او می‌رود در آن چه بر یک سوم (مالش) زیادتیر باشد؛ و بنده‌ای که در تجارت به او اجازه داده نشده است.

۱. عَنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَجَرَ عَلَى مُعَاذٍ مَالَهُ، وَبَاعَهُ فِي دَيْنٍ عَلَيْهِ. حَاكِمٌ فِي مُسْتَدْرَكِ ۲۳۴۸ بِرِ شَرَطِ شَيْخَيْنِ صَحِيحِ دَانِسْتَه وَ ذَهَبِي بَا او موافقت نموده.

رسول الله صلى الله عليه وسلم بر دارائی معاذ بن جبل حجر نمود و در مقابل بدهکاری که بر او بود آن را به فروش رساند.

۲. عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ قَالَ: جَاءَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعُودُنِي مِنْ وَجَعِ اشْتَدَّ بِي، زَمَنَ حَجَّةَ الْوُدَاعِ، فَقُلْتُ: بَلِّغْ بِي مَا تَرَى، وَأَنَا ذُو مَالٍ، وَلَا يَرِثُنِي إِلَّا ابْنَتِي لِي، أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلُثِي مَالِي؟ قَالَ: «لَا» قُلْتُ: بِالشَّظْرِ؟ قَالَ: «لَا» قُلْتُ: الثُّلُثُ؟ قَالَ: الثُّلُثُ كَثِيرٌ. بخاری ۵۶۶۸

سعد بن ابی وقاص می گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم به عیادت من آمد به خاطر بیماری که در زمان حجه الوداع بر من شدت گرفت. به ایشان گفتم: بیماری به مرحله‌ای رسیده که شما می‌بینید. و من مال فراوانی دارم و به غیر از دخترم، وارثی ندارم آیا به دو سوم مال من صدقه بدهم؟ فرمود: نه. گفتم: به نصف آن؟ فرمود: نه. گفتم: به یک سوم؟ فرمود: یک سوم بسیار است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ تَصَدَّقَ عَلَيْكُمْ، عِنْدَ وَفَاتِكُمْ، بِثُلُثِ أَمْوَالِكُمْ، زِيَادَةً لَكُمْ فِي أَعْمَالِكُمْ. حسنه الالبانی، ابن ماجه ۲۷۰۹

به تحقیق که الله عزوجل به هنگام وفات شما به یک سوم اموالتان از جهت فزونی بر اعمالتان، برای شما صدقه قرار داده است.

۳. زیرا تصرف در مال غیر، بدون اجازه‌ی اوست.

وَتَصَرَّفُ الصَّيِّ وَالْمَجْنُونِ وَالسَّفِيهِ غَيْرُ صَحِيحٍ^۱ وَتَصَرَّفُ الْمُفْلِسِ يَصِحُّ فِي ذِمَّتِهِ
دُونَ أَعْيَانِ مَالِهِ^۲

و تصرف بچه و دیوانه و کم‌خرد صحیح نیست. و تصرف ورشکست در عهده‌ی او صحیح است به غیر از اعیان مالش.

وَتَصَرَّفُ الْمَرِيضِ فِيمَا زَادَ عَلَى الثُّلُثِ مَوْقُوفٌ عَلَى إِجَازَةِ الْوَرَثَةِ مِنْ بَعْدِهِ^۳ وَتَصَرَّفُ
الْعَبْدِ يَكُونُ فِي ذِمَّتِهِ يُتَّبَعُ بِهِ بَعْدَ عِتْقِهِ^۴

و تصرف مریض در آن چه بر یک سوم زیادتر باشد بعد از (مرگ) او بر اجازه‌ی وارثین متوقف است. و تصرف بنده در عهده‌ی او می‌باشد که بعد از آزادی او، دنبال کرده می‌شود.

۱. دلیل آن: **سوره نساء، آیه ۵ و سوره بقره، آیه ۲۸۲** که گذشت.

۲. زیرا حجری که بر ورشکست می‌شود به سبب حق طلب‌کاران است. پس طلب‌کاران در عین مال او حق دارند در نتیجه نمی‌تواند عین مالش را بفروش برساند اما اگر در ذمه‌اش چیزی را خریداری کند ضرری عاید طلب‌کاران نمی‌شود پس در این مورد تصرف او جایز است.

۳. زیرا همان‌گونه که در حدیث **بخاری ۵۶۶۸** گذشت وصیت تا یک سوم اجرا می‌شود. پس مفهوم آن چنین می‌شود که بیش‌تر از یک سوم تنجیز نمی‌شود زیرا حق وارثین به آن تعلق گرفته است و اگر وارثی که تصرفات او صحیح است از حق خویش گذشت نمود، می‌تواند.

۴. زیرا هنگامی که بنده است مالی ندارد که در آن تصرف کند. لذا باید صبر نمود که آزاد گردد تا این که بتواند برای خود کار کند و آن چه بر ذمه‌ی اوست؛ پرداخت نماید.

فَصْلٌ: وَيَصِحُّ الصُّلْحُ^۱ مَعَ الْإِقْرَارِ فِي الْأَمْوَالِ^۲ وَمَا أَفْضَى إِلَيْهَا^۳.

و صلح، با اقرار و اعتراف در اموال و آن چه که بسوی مال بکشد؛ صحیح می شود.

وَهُوَ نَوْعَانِ: إِبْرَاءٌ وَمُعَاوَضَةٌ. فَالْإِبْرَاءُ إِقْتِصَارُهُ مِنْ حَقِّهِ عَلَى بَعْضِهِ^۴.

و آن، دو نوع است: بخشیدن و تعویض کردن. پس صلح بخشیدن، اکتفا کردن او از حقس بر قسمتی از آن است.

۱. اصل در آن قبل از اجماع، فرموده‌ی الله عزوجل است: ﴿وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾ **سوره نساء، آیه ۱۲۸**

و صلح بهتر است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الصُّلْحُ جَائِزٌ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، إِلَّا صُلْحًا حَرَمَ حَلَالًا، أَوْ أَحَلَّ

حَرَامًا. صحیح، ابن ماجه ۲۳۵۳

صلح، بین مسلمانان جایز است مگر صلحی که حلالی را حرام بگرداند و حرامی را حلال بگرداند.

۲. زیرا اگر اقرار نباشد صلح معنائی نخواهد داشت و باطل می شود. مثلا زید می گوید: من از عمرو مبلغ یک میلیون

طلب داشتم اکنون بر پانصد هزار تومان با همدیگر صلح نمودیم. اما عمرو انکار می کند و می گوید: صلحی بین ما

صورت نگرفته است.

الله عزوجل می فرماید: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾ **سوره بقره، آیه ۱۸۸**

در میان خود، اموال یکدیگر را به باطل نخورید.

۳. مانند اینکه قصاص برای او بر شخصی ثابت شده باشد پس با او بر مالی مصالحه می کند.

۴. مثلا: یک میلیون از کسی طلب دارد به پانصد هزار با او صلح می کند.

عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَعْبٍ، أَنَّ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ أَخْبَرَهُ، أَنَّهُ تَقَاضَى ابْنَ أَبِي

حَدَرِدٍ دَيْنًا كَانَ لَهُ عَلَيْهِ، فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَسْجِدِ، فَارْتَفَعَتْ

أَصْوَاتُهُمَا حَتَّى سَمِعَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَهُوَ فِي بَيْتٍ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيْهِمَا، حَتَّى كَشَفَ سِجْفَ حُجْرَتِهِ، فَنَادَى كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ: فَقَالَ «يَا

كَعْبُ»، فَقَالَ: لَبَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَشَارَ بِيَدِهِ أَنْ ضَعِ الشَّطْرَ، فَقَالَ كَعْبُ: قَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ

اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «قُمْ فَاقْضِهِ». بخاری ۲۷۱۰

در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم، کعب بن مالک داخل مسجد از ابی حدرد تقاضای طلبی کرد. صدای آنان بالا

گرفت تا این که رسول الله صلی الله علیه وسلم داخل خانه صدای آنان را شنید. پس بسوی آنان خارج شد تا این که

پرده‌ی حجره‌اش را کشید و به کعب بن مالک ندا زد و گفت: ای کعب! کعب گفت: لبیک ای رسول خدا! رسول الله

صلی الله علیه وسلم با دستان مبارک خویش اشاره کرد که نصف آن را ببندارد. کعب گفت: ای رسول خدا! آن را انجام

دادم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: بلند شو و بدهکاری خویش را پرداخت نما.

وَلَا يَجُوزُ تَعْلِيْقُهُ عَلَى شَرْطٍ^۱ وَالْمُعَاوَضَةُ عُدْوَلُهُ عَنِ حَقِّهِ إِلَى غَيْرِهِ^۲ وَيَجْرِي عَلَيْهِ حُكْمُ الْبَيْعِ^۳.

و معلق کردن آن بر شرطی جایز نمی‌شود. و صلح تعویض، منصرف شدن او از حقش بسوی غیر آن است. و بر آن حکم بیع جاری می‌شود.

وَيَجُوزُ لِلْإِنْسَانِ أَنْ يُشْرَعَ رَوْشَنًا فِي طَرِيقِ نَافِذٍ^۴ بِحَيْثُ لَا يَتَضَرَّرُ الْمَارُّ بِهِ^۵ وَلَا يَجُوزُ فِي الدَّرْبِ الْمُشْتَرَكِ إِلَّا بِإِذْنِ الشُّرَكَاءِ^۶.

و برای شخص جایز می‌شود که بالکافی را در راه باز قرار دهد به گونه‌ای که عابرین با (وجود) آن متضرر نشوند. و در کوچه‌ی مشترک جایز نمی‌شود مگر با اجازه‌ی شرکاء.

۱. مثلا: بگوید هرگاه ماه رمضان فرارسید یا هرگاه زید از سفر برگشت با تو بر فلان مبلغ مصالحه می‌کنم.

۲. مثلا: زید، شتری از عمرو طلب دارد پس با یکدیگر مصالحه می‌کنند که در عوض آن، عمرو گاوی به زید بدهد.

۳. بر این صلح، شروط بیع، همانند: شفعه، رد به عیب، منع تصرف قبل از قبض، جهالت به مبیع و سایر شروط مترتب می‌شود زیرا معاوضه در آن صورت گرفته است.

۴. عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ زَيْدٍ، أَنَّ عُمَرَ خَرَجَ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ فَقَطَرَ مِيزَابٌ عَلَيْهِ لِلْعَبَّاسِ، فَأَمَرَ بِهِ فُقِّلِعَ، فَقَالَ الْعَبَّاسُ: قَلَعْتَ مِيزَابِي، وَاللَّهِ مَا وَضَعَهُ حَيْثُ كَانَ إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدِهِ، فَقَالَ عُمَرُ: وَاللَّهِ لَا يَضَعُهُ إِلَّا أَنْتَ بِيَدِكَ، ثُمَّ لَا يَكُونُ لَكَ سُلْمٌ إِلَّا عُمَرُ، قَالَ: فَوَضَعَ الْعَبَّاسُ رِجْلِيهِ عَلَى عَاتِقِي عُمَرَ، ثُمَّ أَعَادَهُ حَيْثُ كَانَ. حسن لغیره، السنن الكبرى ۱۱۳۶۳

عمر بن خطاب، روز جمعه خارج شد پس از آبریز عباس بر روی او آب چکه کرد. عمر بن خطاب دستور برداشتن آبراهه را صادر کرد پس آبراهه کنده شد. عباس گفت: آبریز مرا برداشتی. قسم به خدا رسول الله صلی الله علیه و سلم آن را با دست خود خویشتن اینجا قرار داده است. عمر گفت: قسم به خدا کسی غیر از خودت آن را اینجا قرار نمی‌دهد سپس نردبانی نداری مگر پشت عمر. پس عباس دو پای خویشتن را بر دو دوش عمر گذاشت و آن را همان جایی که قبلا بود نصب کرد.

۵. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ. صحیح لغیره، ابن ماجه ۲۳۴۱

ضرر رساندن به خود و ضرر رساندن به دیگران هرگز جایز نیست.

۶. کوچه‌ی مشترک کوچه‌ای است که یک طرف آن باز و طرف دیگر آن بن بست باشد. چنین کوچه‌ای حق و مملوک کسانی است که درب منزل آنان به سمت همان کوچه باز می‌شود.

وَيَجُوزُ تَقْدِيمُ الْبَابِ فِي الدَّرَبِ الْمَشْتَرِكِ وَلَا يَجُوزُ تَأْخِيرُهُ إِلَّا بِإِذْنِ الشُّرَكَاءِ.^۱

و جلو آوردن در، در کوچه‌ی مشترک جایز می‌شود و به عقب بردن آن جایز نمی‌شود مگر با اجازه‌ی شرکاء.

فَصْلٌ: وَشَرَائِطُ الْحَوَالَةِ^۲ أَرْبَعَةٌ أَشْيَاءٌ: رِضَا الْمُحِيلِ،^۳ وَقَبُولُ الْمُحْتَالِ،^۴ وَكَوْنُ الْحَقِّ مُسْتَقَرًّا فِي الدِّمَّةِ،^۵

و شرایط حواله چهار چیز است: رضایت حواله‌دهنده و قبول کردن حواله‌گیرنده و حق در عهده (ی شخص) قرار گرفته باشد.

وَاتِّفَاقُ مَا فِي ذِمَّةِ الْمُحِيلِ وَالْمُحَالِ عَلَيْهِ فِي الْجِنْسِ وَالتَّوَعُّعِ وَالْحُلُولِ وَالتَّأْجِيلِ^۶

و بدهکاری که در عهده‌ی حواله‌دهنده و حواله‌شده بر او قرار دارد در جنس و نوع و نقد و نسیه متفق باشد.

۱. مثلا: در کوچه‌ی مشترکی، از سمت ورودی کوچه، به ترتیب منزل زید، عمرو، خالد و زکریا قرار گرفته باشد. خالد می‌تواند در منزلش را به سمت ورودی کوچه به جلو بیاورد بدون این که از کسی اجازه بگیرد اما اگر بخواهد به سمت انتهای کوچه که بن بست است در منزلش را به عقب بکشاند باید از زکریا اجازه بگیرد زیرا زکریا متضرر می‌شود. و همچنین عمرو اگر بخواهد در منزلش را به سمت ورودی کوچه منتقل کند لازم نیست از کسی اجازه بگیرد اما اگر بخواهد به عقب - یعنی به سمت انتهای کوچه - آن را منتقل کند باید از خالد و زکریا اجازه بگیرد.

۲. اصل در حواله قبل از اجماع، فرموده‌ی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم است که می‌فرماید: **مَطْلُ الْعَيْنِ ظُلْمٌ،**

فَإِذَا أُتْبِعَ أَحَدُكُمْ عَلَى مَالِي فَلْيَتَّبِعْ. بخاری ۲۲۸۷

توانگری که در پرداخت بدهکاریش تاخیر کند ظلم کرده است. و اگر یکی از شما بسوی توانگری حواله داده شد پس حواله را دنبال کند.

۳. زیرا حقی که بر گردن اوست از هر جهتی که خودش بخواهد پرداخت می‌کند. مثلا دوست دارد از مال خود پرداخت کند و حواله ندهد. پس رضایت او شرط است و به حواله اجبار کرده نمی‌شود.

۴. زیرا حواله‌گیرنده اگر حواله را قبول کرد و به سمت محال‌علیه رفت اما محال‌علیه، طلب را پرداخت نکرد دیگر حق ندارد به حواله‌دهنده رجوع کند در نتیجه ضرر متوجه او می‌شود. پس پذیرفتن حواله از طرف حواله‌گیرنده شرط است تا این که با نپذیرفتن، بتواند این ضرر را از خود دفع کند.

اما پذیرفتن محال‌علیه - یعنی کسی که به سمت او حواله می‌شود - شرط نیست زیرا او باید بدهکاری خویش را پرداخت کند و برای او فرقی ندارد که پول را به محیل یا محتال تحویل دهد.

۵. زیرا اگر حقی بر گردن کسی ثابت نباشد مجوزی برای گرفتن مال او وجود ندارد.

۶. مثلا گندم را در عوض برنج نمی‌تواند حواله دهد یا مثلا تاریخ پرداخت بدهکاری محیل رسیده باشد اما تاریخ پرداخت بدهکاری محال‌علیه هنوز نرسیده باشد چنین حواله‌ای صحیح نیست.

وَتَبَرُّاً بِهَا ذِمَّةُ الْمُحِيلِ^۱

بوسیله‌ی آن، عهده‌ی حواله‌دهنده رها می‌شود.

۱. ماوردی در الحاوی الکبیر می‌نویسد: امام شافعی می‌گوید: زیرا در حدیث به توانگر بودن محال‌علیه اشاره شده است. پس اگر حق از محیل به محال‌علیه منتقل نمی‌شد نیازی به آوردن لفظ توانگر نبود. در نتیجه محتال باید دقت کند بر محال‌علیه توانگری که حقش را می‌پردازد؛ حواله قبول کند زیرا اگر محال‌علیه به علت اعسار یا چیز دیگری بدهکاری را نپرداخت. محتال به محیل نمی‌تواند رجوع کند. نکته‌ی دوم این‌که امر در **فَلْيَتَّبِعْ** عام آمده؛ یعنی: (بعد از پذیرفتن مورد حواله شده) حواله باید دنبال کرده شود محال‌علیه معسر باشد یا نباشد.